

مناسبات اخلاق و فقه از منظر علامه جوادی آملی

نقد و بررسی نظریه فقه اخلاق محور

مرتضی ضمیری* | مصطفی ضمیری** | حمیدرضا عالی***

چکیده

کشف نسبت میان دانش‌های اخلاق و فقه، زمینه طبقه‌بندی صحیح آن دو و بهره‌برداری از هر یک را ایجاد می‌کند. علامه جوادی آملی از اندیشمندانی است که در آثار خود به تبیین رابطه این دو علم پرداخته و اشتراکات و تمایزات آنها را مشخص کرده است. اخلاق و فقه در آلی بودن، اندراج در حکمت عملی، منابع مورد ارجاع و دارابودن احکام پنجگانه، اشتراک داشته و در موضوع، رتبه، غایت و کمیت مسائل، تمایز دارند. در این بررسی مشخص می‌شود، تمایز در موضوع و رتبه موجب گشته گزاره‌های علم اخلاق بر علم فقه مقدم باشند به گونه‌ای که بایستی به اثرپذیری فقه از گزاره‌های قطعی اخلاقی توجه نمود؛ حال آنکه: (۱) انسان با عمل به تکالیف شرعی، هدف از عمل به گزاره‌های اخلاقی را محقق می‌سازد. (۲) دانش اخلاق به صورت مطلق، آنقدر گزاره قطعی عقلی ندارد تا معیار سنجش صحت گزاره‌های فقهی شود. (۳) دانش اخلاق به معنای گزاره‌های اخلاقی از سنخ باورها نبوده و از این جهت نسبت به فقه زیر بنا نیست. هدف پژوهش حاضر بازشناسی نسبت میان اخلاق و فقه در راستای تولید فقه اخلاق محور و نقد آن است. روش پژوهش، تحلیلی-انتقادی و با استفاده از منابع کتابخانه‌ای است.

کلیدواژه‌ها

اخلاق و فقه، جوادی آملی، فقه اخلاق محور، نقد فقه اخلاق محور.

* دانش آموخته سطح چهار شیعه‌شناسی مرکز تخصصی شیعه‌شناسی حوزه علمیه قم. (zamirimorteza@gmail.com)

** دانش آموخته سطح چهار فقه و اصول حوزه علمیه قم.

*** طلبه سطح چهار حوزه علمیه قم.

(تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۶/۲۴؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۱۱/۱۶)

□ مرتضی ضمیری، مصطفی ضمیری، حمیدرضا عالی (۱۴۰۳). مناسبات اخلاق و فقه از منظر علامه جوادی آملی؛ نقد و بررسی نظریه فقه اخلاق

محور، فصلنامه اخلاق و حیاتی، ۴ (۳۳)، ۱۱۹-۱۴۰. | doi: 10.22034/ethics.2025.484039.2019

مقدمه

دانش‌های اخلاق و فقه از جمله علوم انسانی هستند که در طول سالیانی متمادی با بهره‌گیری از اندیشه اندیشمندان اسلامی بسط و گسترش یافته‌اند. نسبت‌سنجی میان این دو دانش، از جمله مباحثی است که پیرامون این دو شکل گرفته تا بسترهای مناسب این دو دانش به‌خوبی کشف شود.

کشف اشتراکات و افتراقات دانش‌ها به طبقه‌بندی و جایگاه‌شناسی هر دانش نسبت به دیگری می‌انجامد. از نظرگاه علامه جوادی آملی، دانش فقه و اخلاق علی‌رغم اشتراکاتشان، دارای تمایزاتی نیز هستند که موجب تقدم موضوعی و رتبی اخلاق نسبت به فقه شده است. اهمیت بررسی نظریه آیت الله جوادی آملی از آن جهت است که با اثبات فرضیه تقدم اخلاق بر فقه، امکان تأثیرپذیری مستقیم گزاره‌های فقهی از گزاره‌های اخلاقی فراهم می‌شود؛ بنابراین در تعارض فقه و اخلاق، گزاره‌های فقهی بایستی به نفع گزاره‌های اخلاقی، کنار رود. در این بررسی مقصود از دانش اخلاق؛ اخلاق به شکل مطلق بوده و کاری به اخلاق اسلامی ندارد. همچنین مراد از اخلاق بایسته‌های غیر نقلی شامل احکام عقلی، وجدانی، فطری و عقلایی است.

هدف پژوهش حاضر، بررسی و تبیین دیدگاه آیت الله جوادی آملی در مناسبات میان فقه و اخلاق برای دستیابی به تقدم دانشی اخلاق بر فقه و تأسیس فقه اخلاق‌محور است. سوال اصلی پژوهش آنکه مناسبات میان دانش فقه و اخلاق در اندیشه آیت الله جوادی آملی چگونه به تأسیس فقه اخلاق‌محور می‌انجامد؟

روش پژوهش مقاله، تحلیلی توصیفی، با تکیه بر آموزه‌های عقلانی و با بهره‌گیری از منابع و داده‌های کتابخانه‌ای است.

پیشینه پژوهش

در ارتباط‌شناسی میان فقه و اخلاق، کتاب‌ها و مقالاتی چند به چاپ رسیده که برخی از آنها عبارتند از:

کتاب فقه الاخلاق نوشته آیت الله سید محمد صدر که در سال ۱۴۳۰ق در انتشارات هیئة تراث السید الشهدید الصدر به چاپ رسیده است. در این اثر به آثار و برکات معنوی موجود در ابواب مختلف فقهی مانند وضو، غسل و تیمم و نیز پیامدهای اخلاقی برخی ابواب فقهی چون نجاسات نیز پرداخته است.

۱. کتاب فقه و اخلاق اسلامی (مقایسه‌ای علم‌شناختی) نوشته مهدی احمدپور که در پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، سال ۱۳۹۵ به چاپ رسیده است. این کتاب نگاهی بیرونی به دو دانش فقه و اخلاق اسلامی دارد و در مقایسه این دو به مفاهیم، گزاره‌ها، مبانی، منابع، روش و هدف هر یک اشاره دارد.

۲. کتاب مناسبات فقه و اخلاق در گفت و گوی اندیشوران. این اثر به کوشش محمد هدایتی و توسط پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، در سال ۱۳۹۲ منتشر شده است. این کتاب با بررسی مناسبات فقه و اخلاق اسلامی در جستجوی پیوند میان دو دانش فقه و اخلاق است تا سازگاری و هماهنگی بیش تر این دو را فراهم آورد و راهی برای استنباط فقهی و اخلاقی از منابع دینی با هم گرایمی موجه فراهم کند.

۳. کتاب آشنایی با فقه اخلاق: در آمدی بر دانش اخلاق اجتهادی و استنباطی، این اثر در سال ۱۴۰۰ و در نشر خلق، توسط محمد عالم زاده نوری نوشته شده است. کتاب به دنبال عملیاتی کردن شیوه‌ی استنباط فقهی در رهیافت به آموزه‌های اخلاق اسلامی است.

۴. کتاب در آمدی بر فقه اخلاق، نوشته امیر غنوی که در سال ۱۳۹۳ از سوی انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه چاپ شده است. در این کتاب روش استنباطی دانش

- فقه به دانش اخلاق نیز تعمیم داده شده و اشاره شده که استفاده از دانش اصول، امری ضروری برای رهیابی به اخلاق اسلامی مبتنی بر اجتهاد است.
۵. مقاله تأثیرات متقابل فقه و اخلاق؛ نگاشته فاطمه فائدی بارده، عبدالله امیدی فرد و حمیده عبداللهی که در مجله جستارهای فقهی و اصولی، دوره هشتم، شماره دوم، پیاپی ۲۷، شهریور ۱۴۰۱ به چاپ رسیده است. این نوشته تنها به جنبه‌های اشتراکی فقه و اخلاق و تأثیراتی که هریک بر دیگری می‌گذارند اشاره داشته و نیز بر ظرفیت‌هایی که هریک از فقه و اخلاق برای یکدیگر ایجاد می‌کند تأکید می‌کند.
۶. مقاله قلمرو فقه و اخلاق؛ نوشته محمدجواد مهاجرانی و محمود فتحعلی، چاپ شده در مجله معرفت اخلاقی، سال سیزدهم، شماره دوم پیاپی سی و دو، پاییز و زمستان ۱۴۰۱. این نوشته با تأکید بر وحدت فقه و اخلاق در موضوع و محمول، درصدد تبیین قلمرو هریک از دانش‌های فقه و اخلاق می‌باشد به گونه‌ای که از نگاه نویسندگان نمی‌توان هیچ‌کدام را به نفع دیگری کنار نهاد.
۷. مقاله بررسی رابطه فقه و اخلاق؛ نگاشته نسرین سنجابی و علیرضا شکرپیگی، چاپ مجله پژوهش‌های اخلاقی، دوره هشتم، شماره چهار، سال ۱۳۹۷. این پژوهش هریک از دانش‌های فقه و اخلاق را با در نظر داشت منابع، هدف، موضوع و ضمانت اجرایی هریک از دو علم بررسی کرده؛ اما اشتراکات دو دانش را روشن نساخته و نیز تمایز آنها را در رتبه علم بررسی نکرده است.
۸. مقاله مناسبات فقه و اخلاق، نوشته محمد عالم‌زاده نوری، چاپ شده در مجله قیاسات، دوره ۲۱، شماره ۸۲، اسفند ۱۳۹۵. نویسنده این مقاله بر آن است تا تنها تمایزات فقه و اخلاق را در شش جهت کلی بررسی کند؛ اما نسبت به اشتراکات آنها تبیین کاملی ندارد.

۹. مقاله منزلت عدالت در هندسه معرفت فقهی و تأثیر آن در مناسبات میان فقه و اخلاق از منظر شهید مطهری؛ نوشته علی شیروانی، چاپ شده در مجله اخلاق و حیانی، دوره نوزدهم، سال نهم، شماره اول، پاییز و زمستان ۱۳۹۹. این مقاله با تبیین نظریه شهید مطهری در ارتباط اصل عدالت و فتاوی فقهی، کوشیده تا به واسطه حجیت بخشیدن به اصل عدالت از باب قاعده ملازمه، حجیت فتاوی مخالف این اصل را مورد خدشه قرار دهد.

۱۰. تأثیر متقابل فقه و اخلاق در راستای تأسیس دانش فقه اخلاق، نوشته جواد غلامرضایی، علیرضا اعرافی و سیده زینب سلطانی، در دوره سیزدهم، شماره اول، خرداد ۱۴۰۲، در مجله اخلاق و حیانی به چاپ رسیده است. این مقاله در صدد بیان رابطه فقه و اخلاق و امکان تأسیس فقه اخلاق می باشد. برای دستیابی به این هدف، شباهت‌ها و تفاوت‌های عناصر اصلی فقه و اخلاق و نیز تعامل و تأثیرهای متقابل دو دانش بررسی شده است.

تمایز پژوهش حاضر از آثار دیگر این است که تا کنون کتاب یا مقاله‌ای در زمینه پیش نیاز بودن گزاره‌های اخلاقی برای صحت گزاره‌های فقهی نگارش نشده است. نظریه فقه اخلاق محور که مورد مطالعه اثر حاضر است، با بهره‌گیری از روش منطقی در طبقه بندی علوم، وارد جایگاه شناسی دانش اخلاق و فقه شده و ضرورت و تقدم رتبی اخلاق بر فقه را تحلیل و بررسی می کند.

اصطلاح‌شناسی فقه و اخلاق

اخلاق

«اخلاق» جمع واژه «خُلُق» به معنای عادت، سرشت و طبیعت است (طریحی، ۱۳۷۵ ه. ش، ج ۵، ص. ۱۵۷ - ۱۵۸؛ تهنوی، ۱۹۹۶ م، ج ۱، ص. ۷۶۲). اخلاق در اصطلاح عالمان اخلاق، به ملکات نفسانی

اطلاق می‌شود که در جان انسان رسوخ کند و باعث صدور افعال و حرکاتی شود که نیاز به تأمل و تفکر ندارند (ابن مسکویه، ۱۴۲۶ ه.ق، ص. ۱۱۵؛ تهانوی، ۱۹۹۶ م، ج. ۱، ص. ۷۶۲). حکیمان در آثار فلسفی خود حُلق را نوعی کیف نفسانی دانسته‌اند که به کندی زوال می‌پذیرد؛ مثل بردباری انسان بردبار؛ درست بر خلاف دسته‌ای دیگر از کیفیات نفسانی که گاهی در نفس پدید می‌آیند و به سرعت رخت برمی‌بندند؛ مانند غضبناک شدن انسان بردبار (جوادی آملی، ۱۳۹۰، ص. ۴۶؛ صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۸، ج. ۴، ص. ۶۳)

موضوع علم اخلاق، نفس ناطقه انسانی، از جهت فضایل و رذایل نفسانی و نیز چگونگی کسب فضایل و پرهیز از رذایل است (جوادی آملی، ۱۳۸۷، ص. ۲۴۹). از نگاه ایشان اصل وجود نفس، مجرد آن، شئون و قوای ادراکی و تحریکی‌اش در فلسفه ثابت شده و در علم اخلاق درباره کیفیت تخلُّق نفس سخن به میان می‌آید (همان، ص. ۲۴۹).

کنکاش در چیستی فعل اخلاقی

هر فعلی را نمی‌توان فعل اخلاقی نامید زیرا گاهی اعمال انسان از سرشت و طبیعت او برمی‌خیزد و اقتضای طبیعت اوست. انسان این دسته افعال را به جهت دفع ضرر و یا جلب مفعت انجام می‌دهد، مانند افعال حیوانات که بنابر اقتضای حیوانی رفتارهایی را از خود بروز می‌دهند. این دسته از رفتارها رفتار طبیعی نامیده می‌شوند و ستایش یا نکوهشی برای فاعل در پی ندارند. در مقابل، برخی رفتارهای انسان که از نفس ناطقه او سرچشمه می‌گیرد، آدمی را از دیگر حیوانات ممتاز می‌گرداند. این دسته افعال، ستایش یا نکوهش فاعل را به دنبال می‌آورد؛ مثل نیکی در برابر بدی دیگران، گذشت با وجود قدرت بر انتقام، سخاوت در زمان تنگدستی، حق‌شناسی و قدردانی از هموعان. قابل توجه است این دسته از اعمال را فعل اخلاقی گویند و رسول خدا صلی الله علیه و آله سلم در وصف آن فرمود: "عَلَيْكُمْ بِمَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ، فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ بَعَثَنِي بِهَا، وَإِنَّ مِنْ مَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ أَنْ يَغْفِرَ الرَّجُلُ عَمَّنْ ظَلَمَهُ، وَ"

يُعْطَى مَنْ حَرَمَهُ، وَ يَصِلَ مَنْ قَطَعَهُ، وَ أَنْ يَعُودَ مَنْ لَا يَعُودُهُ (طوسی، ۱۴۱۴ ق، ج. ۱، ص. ۴۷۷)؛ بر شما باد رعایت اخلاق نیکو زیرا خداوند مرا بدان‌ها مبعوث کرد و همانا از زمره اخلاق نیکوست اینکه از کسی که به او ستم کرده بگذرد و به کسی که محرومش کرده ببخشد و با کسی که از او بریده ارتباط گیرد و از کسی که عیادت نکرده عیادت کند.

فقه

فقه در لغت به معنای فهم یک شیء و دانستن آن است (ابن فارس، ۱۴۰۴ ه. ق، ج. ۴، ص. ۴۴۲) و از نگاه برخی فقه اخص از علم بوده و به معنای پی بردن به علم غایب به کمک علم حاضر در ذهن است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ ه. ق، ص. ۶۴۲). «فقه» در اصطلاح، علمی است که درباره وظایف و بایدها و نبایدهای افعال مکلفان بحث می‌کند و از این رو، هر مسأله‌ای که در آن، درباره فعل مکلف؛ اعم از فردی و اجتماعی سخن می‌گوید، مسئله‌ای فقهی است (جوادی آملی، ۱۳۸۹، ص. ۱۴۱).

اشتراکات فقه و اخلاق

آلی بودن

علم آلی به علمی گفته می‌شود که غرض آن تنها آلت و ابزار بودنش برای مقاصد دیگر بوده و مطلوبیت بالذات ندارد؛ مانند ادبیات که تنها برای درست گفتن و نوشتن تعلیم داده می‌شود و نیز همانند دانش منطق، که فراگیری آن به جهت درست اندیشیدن است. علم آلی ممکن است علمی اعتباری و یا غیر اعتباری باشد. (جوادی آملی، ۱۳۸۸، ص. ۲۶۲)

علم فقه و علم اخلاق هر دو در زمره دانش‌های آلی قرار می‌گیرند. فقه از آن جهت که علم به حلال و حرام است ذاتاً مطلوب نیست، بلکه برای پرهیز از حرام و امتثال واجب به وجود آمده و انسان فقیه می‌شود تا به احکام خدا عمل کند. نیز علم اخلاق، ذاتاً مطلوب نیست و آدمی، اخلاق می‌آموزد تا در پرتو علم اخلاق متخلق گردد. (همان)

اندراج در حکمت عملی

از دیگر اشتراکات اخلاق و فقه، اندراج هر دو در حکمت عملی است؛ آنچه در حکمت نظری مورد بحث قرار می‌گیرد به موجود حقیقی و عدم آن بر می‌گردد که از حوزه اعتبار انسان بیرون است و آنچه در حکمت عملی طرح می‌شود، به موجود اعتباری و عدم آن بر می‌گردد که از حوزه حقیقت خارج است؛ البته اعتبارهای حکمت عملی که برهان‌پذیرند، پشتوانه حقیقی خواهند داشت و به مدد آن مبادی حقیقی، قابل اثبات یا سلب برهانی‌اند؛ (جوادی آملی، ۱۳۸۹، ص. ۵۸) به عنوان مثال حسن عدل و قبح ظلم گاهی در حکمت نظری مانند علم کلام مطرح می‌شود و گاهی در حکمت عملی مانند اخلاق، حقوق و فقه. حسن و قبحی که در کلام مورد بحث قرار می‌گیرد، به کمال وجود حقیقی و نقص آن بر می‌گردد و در این صورت منظور از حسن عدل و قبح ظلم، حقیقی خواهد بود نه اعتباری؛ اما در علم اخلاق، حقوق و فقه، حسن و قبح، اعتباری است نه حقیقی. (همان)

حسن و قبح در فعل انسانی که مربوط به علم فقه و حقوق است با حسن و قبح در مورد فعل الهی که مربوط به علم کلام است از چند جهت تفاوت دارند:

اول: عدل و حسن فعل الهی، تکوینی و حقیقی است ولی عدل و حسن فعل انسانی، تشریحی و اعتباری است.

دوم: وجوب عدل و حسن فعل الهی، همان ضرورت فلسفی است که در آن اختلافی وجود نداشته و تخلف‌ناپذیر و حتمی است. این وجوب اعتباری نیست تا ثواب و عقاب را همراه داشته باشد؛ اما وجوب یا حسن عدل انسانی، همان وجوب تکلیفی و اعتباری است که هم اختلاف‌پذیر است و هم تخلف‌پذیر و هم انجام آن مستلزم ثواب و ترک آن موجب عقاب است. سوم: وجوب عدل الهی به معنای وجوب عن الله است ولی وجوب عدل انسانی به معنای وجوب علی الانسان است (همان، ص. ۶۰).

اشتراک در احکام پنج‌گانه (محمول علم)

از دیگر اشتراکات میان علم فقه و اخلاق اشتراک هر دو در دارا بودن احکام پنج‌گانه است. در حکمت عملی مانند فقه و اخلاق، پنج‌گونه حکم وجود دارد: وجوب، حرمت، استحباب، کراهت و اباحه؛ یعنی یا حتماً باید فعل را انجام دهد (وجوب)، یا اگر انجام بدهد خوب است ولی لازم نیست انجام دهد (استحباب)، یا حتماً باید ترک کند (حرمت)، یا اگر ترک کند، خوب است ولی لازم نیست ترک کند (کراهت)، یا دو طرف فعل کاملاً برابر است (اباحه)^۱. در مقابل، آنچه در علوم نظری مطرح است: «باید» قطعی، «نباید» قطعی و «شاید»؛ بین طرفین یعنی امکان است؛ ولی «مستحب» یا «مکروه» صحیح نیست؛ چون در علوم نظری هیچ امر اولویت‌داری یافت نمی‌شود و یا با اولویت از بین نمی‌رود؛ بلکه تا به طور کلی وجود یا عدم چیزی ضروری نشود موجود یا معدوم نمی‌شود؛ «الشیء ما لم یجب لم یوجد و ما لم یمتنع لم یعدم». (جوادی آملی، ۱۳۸۷، ص ۳۶) و در حقیقت مراد از باید و نباید در علوم نظری، ضرورت و امتناع عقلی تکوینی است.

تمایزات فقه و اخلاق

همانگونه که اشتراکات دو علم از ارتباطات و پیوندهای آنها پرده بر می‌دارد، تمایز آنها نیز منجر به طبقه‌بندی صحیح آنها در میان علوم خواهد شد، بنابراین در کنار طرح اشتراکات علوم، ذکر افتراقات نیز ضروری است.

تمایزات فقه و اخلاق؛ در چند جهت قابل طرح و بررسی است:

تمایز در موضوع

همانطور که دانسته شد، موضوع علم اخلاق، نفس ناطقه انسانی؛ از جهت شناخت فضایل و رذایل نفس و نیز چگونگی کسب فضایل و پرهیز از رذایل نفسانی است (جوادی آملی، ۱۳۸۷،

۱. برای مثال دروغ گفتن از منظر علم اخلاق، دارای حرمت اخلاقی است و کمک نکردن به انسان فقیر در غیر موضع ضرورت، کراهت اخلاقی دارد.

ص. ۲۴۹) ولی موضوع علم فقه عبارت است از احکام و تکالیف شرعی بندگان. (جوادی آملی، ۱۴۰۲، ج. ۱، ص. ۹؛ ۱۳۸۸، ص. ۱۵-۱۴) با توجه به موضوع بیان شده در تعریف دانش اخلاق، معلوم می‌گردد گزاره‌های این دانش، همه از مدرکات اعتباری عقل است؛ اما دانش فقه، دانشی صرفاً اعتباری است که گزاره‌های آن غالباً وابسته به بیان شرع بوده و تنها توسط شارع، جعل می‌شود. البته گزاره‌های دانش اخلاق اسلامی نیز نقلی و اعتباریت آن وابسته به بیان شرع است. (جوادی آملی، ۱۳۹۰، ص. ۲۹)

تمایز در رتبه

از دیگر تمایزات میان فقه و اخلاق، اختلاف در رتبه دو علم است. دانش فقه، فقه اصغر (جوادی آملی، ۱۴۳۲ه.ق، ج. ۳، ص. ۱۳۴) و دانش اخلاق، فقه اوسط دانسته شده است (جوادی آملی، ۱۳۹۱، ص. ۱۸۵؛ همو، ۱۳۹۴الف، ص. ۱۳۴).

علامه جوادی آملی علم اخلاق را دانشی زیربنایی و فقه را دانشی روبنایی به شمار می‌آورد. از منظر وی رفتار ظاهری، اخلاق نامیده نمی‌شود بلکه به صفات باطنی اخلاق گفته می‌شود و اخلاق به جرگه باورها می‌پیوندد؛ بدین جهت در روایات شیعی، آداب از اخلاق جدا بوده و آداب در زمره رفتارهای ظاهری است. فقیهان نیز بر این اساس، در ابواب فقهی تعابیری چون آداب حج، آداب نماز، آداب خوردن و آشامیدن، آداب روزه و... را به کار برده‌اند؛ نه اخلاق حج یا نماز یا روزه؛ بنابراین اخلاق، امری درونی است و تا در نفس راسخ نگشته و به مرتبه یقین و باور نرسد، شخص اخلاق‌مند نمی‌شود، چنانکه اگر توحید خداوند در مسائل اعتقادی در باور مسلمان ننگد، او را موحد واقعی نمی‌خوانند. از این منظر روشن می‌شود، اخلاق در ردیف عقاید و مبانی دین بوده و احکام، تنها از ارکان دین و نه مبانی دین به شمار خواهد آمد. بر این اساس،

سه رکن عقاید و اخلاق و احکام، از اجزای تشکیل دهنده دین است که دو تای اولی از مبانی دین نیز به شمار می‌روند.^۱ (جوادی آملی، ۱۳۹۰، ص. ۸۳-۸۴)

تمایز در غایت

علامه جوادی آملی یکی دیگر از تمایزات فقه و اخلاق را تمایز در غایت دو علم می‌داند. وی متخلّق شدن انسان که غایت دانش اخلاق خوانده می‌شود را از مراحل واقعیت‌های عینی که موجب پیدایش ملکات واقعی در نفس خواهد شد می‌داند؛ برخلاف احکام فقهی که غایتش استنباط احکام شرعی اعتباری است.^۲ (جوادی آملی، ۱۳۸۸، ص. ۱۳). همانطوری که غایت دانش عرفان نیز واقعیتی عینی است: «و ما خلقت الجنّ و الإنس إلاّ ليعبدون» (ذاریات، آیه ۵۶) (جوادی آملی، ۱۳۸۶، ج. ۴، ص. ۱۸۱).

تمایز در کمیت مسائل

دائرة مسائل فقه، گسترده‌تر از دائرة مسائل اخلاق است؛ زیرا فقه شیعه در تطور تاریخ خود، همیشه با مسائل متعدد جدیدی روبرو بوده و به برکت آگاهی از نیازهای زمان، همواره در بسط و گسترش بوده است (جوادی آملی، ۱۳۸۶، ص. ۲۲۵)؛ اما مسائل اخلاقی از این حیث، گسترش فراوانی نداشته‌اند. (جوادی آملی، ۱۳۸۹، ص. ۲۷۵؛ همو، ۱۳۸۴، ص. ۳۴۰). دانش فقه شاهد تطورات همه جانبه اعم از تطوّر عمقی در مسائل مطروحه و گسترش عرضی در مسائل مستحدثه بوده و ریشه این گستردگی نیز به تنوع در حیطه موضوعات می‌باشد و توان حلّ همه مسائل مورد نیاز بشر را تا دامنه قیامت داراست (جوادی آملی، ۱۳۸۷، ۴۳؛ همو، ۱۳۸۶، ج. ۴، ص. ۴۵۲؛ همو، ۱۳۸۷، ص. ۲۷۵)

۱. رکن دین به معنای جزء جدایی‌ناپذیر دین تلقی می‌شود اما مبانی دین؛ به دانش‌هایی اطلاق می‌شود که در ارکان و اجزای دین تاثیر گذار بوده و نسبت به آنها تقدم رتبی دارد.

۲. هرچند علم به احکام شرعی به اعتبار علم بودن و کیف نفسانی‌اش امری حقیقی است اما علم به احکام شرعی به دلیل اعتباری بودن احکام شرعی، غایتی اعتباری است.

گفتنی است از دیدگاه علامه جوادی آملی، تمایز علوم تنها به تمایز موضوعات آنهاست^۱ (جوادی آملی، ۱۳۹۵، ج. ۴۵، ص. ۴۵۹؛ همو، ۱۳۹۷، ج. ۴۷، ص. ۲۴۶) بنابراین ریشه تمام تمایزات میان دو علم فقه و اخلاق نیز به تمایز در موضوع برمی‌گردد. تمایز در رتبه و غایت و کمیت به تمایز در مسائل علوم برمی‌گردد و تمایز مسائل نیز به تمایز میان موضوع و محمول مسئله است؛ محمول از شئون موضوع مسئله بوده و موضوع مسئله نیز به موضوع علم بر می‌گردد. (جوادی آملی، ۱۳۸۷، ص. ۴۳؛ همو ۱۳۸۶، ج. ۴، ص. ۴۵۲؛ همو، ۱۳۸۹، ص. ۲۷۵)

تأسیس دانش فقه اخلاق محور

پس از روشن شدن زوایای مناسبات فقه و اخلاق، نظریه علامه جوادی بر اساس فقه اخلاق محور ترسیم می‌شود. تکیه این نظریه بر اشرفیت موضوعی و تقدم رتبی دانش اخلاق نسبت به دانش فقه است. موضوع دانش اخلاق نفس ناطقه از جهت شناسایی فضائل و رذائل اوست. چنین موضوعی نسبت به موضوع فقه که صرفاً احکام و وظائف عملی بندگان است، اشرفیت دارد؛ زیرا شناخت انسانی که قابلیت تکامل و انحطاط (فضائل و رذائل) در او متصور نیست، زمینه تحقق موضوع فقه را مخدوش می‌سازد؛ چه آنکه مکلف بودن انسان، فرع بر آن است که نفس انسانی امکان رشد و نقصان، داشته باشد تا در علم فقه بتوان با عمل به دستورات الهی زمینه رشد و تعالی او را فراهم ساخت. بنابراین شناخت علم اخلاق، ما را به بازشناسی هرچه بیشتر حقیقت نفس و امکان رشد و صعود او به اعلیٰ مراتب انسانیت و سقوط او تا مراتب نازل حیوانیت، رهنمون می‌سازد که این موضوع نسبت به شناخت صرف تکالیف شرعی بندگان شرافت و تقدم دارد. بنابراین زمانی فقه می‌تواند انسان را به مقام عبودیت برساند که گزاره‌های آن، از بوته شناخت نفس و ویژگی‌های آن عبور کرده باشد و

۲. قابل توجه است تمایز علوم حقیقی به تمایز موضوعاتشان است اما در علوم اعتباری تفاوت در غرض علم برای ایجاد تمایز کافی است.

این یعنی پی‌ریزی فقهی که بر پایه دانش اخلاق شکل گرفته باشد.

تمایز دیگر دانش فقه و اخلاق در رتبه دانشی بود، به این معنا که دانش اخلاق در رتبه باورهای اعتقادی - مثل مبدأ و معاد - قرار گرفته و تقدم رتبی بر فقه دارد. از آنجایی که باورهای اعتقادی بر وظائف عملی مقدم بوده و باورها نوعی زیربنای برای روبنای دین هستند، اخلاق نیز به نوعی برای دانش فقه پیش‌نیاز است. کسی که نفس انسان و فضائل و رذائل او را نشناخته، نمی‌تواند وظائف فقهی و عملی که بر شناخت نفس مبتنی است را به درستی استنباط کرده و فقیه نامیده شود؛ همانطوری که اگر کسی اعتقاد به توحید و معاد نداشت، نمی‌توان نام او را فقیه گذاشت و حجیت فقه بر فرض اعتقاد به مبدأ و معاد و نبوت و امامت و عدل است؛ بنابراین می‌بایست آموزه‌های فقهی، منافاتی با گزاره‌های اخلاقی نداشته باشد و این یعنی فقه باید اخلاق محور باشد؛ همانطوری که نباید گزاره‌های فقهی با اصل توحید و نبوت و معاد در تنافی باشد. همچنین عمل به دستورات فقهی در صورتی میسر است که فرد، بر باورهای اخلاقی تکیه کند و اخلاق‌مند باشد؛ به عنوان مثال زمانی فرد به دستورات شرعی در باب عبادات مثل نماز، روزه و حج عمل می‌کند که پیش از آن، خُلق پذیرش سخن خالق و مُنعم خویش را داشته باشد. در قرآن کریم؛ آیه چهاردهم از سوره نمل آمده:

وَ جَحَدُوا بِهَا وَ اسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَ عُلُوًّا؛ و [فرعونیان] آن را از روی ظلم و سرکشی انکار کردند، در حالی که در دل به آن یقین داشتند که در این آیه به‌خوبی مسئله پذیرش (ایمان) یا نهادینه کردن باورها در نفس از یقین به حقایق، جدا شده است. در حقیقت جمع میان انکار و یقین در دو حوزه «اندیشه» و «انگیزه» ممکن است (جوادی آملی، ۱۴۰۱، ج ۶۲، ص. ۲۱۶)

و می‌توان به مطلب حقی، یقین داشت ولی آن را نپذیرفت. پذیرش یا همان ایمان که ساحتی جدا از یقین و عقاید دارد، مرتبه‌ای قبل از انجام تکالیف است و مربوط به علم اخلاق می‌شود و در اخلاق با محقق ساختن غایت (تخلق)، پذیرش یا همان خُلق پذیرفتن سخن خالق در

انسان، نهادینه شده و این به معنای تقدم اخلاق بر فقه است. بدین ترتیب دانش عقاید و دانش اخلاق در رتبه پیش از عمل به تکالیف شرعی قرار گرفته‌اند.

ممکن است در اینجا اشکالی مطرح شود و آن اینکه امکان دارد کسی توحید، معاد، نبوت و امامت را قبول نداشته باشد اما به فقاقت پردازد و وظائف شرعی را به خوبی استنباط کند. در علم اخلاق هم همین طور؛ ممکن است کسی دانش اخلاق را نداند و متعلق به اخلاق نیز نباشد ولی در حوزه فقه، کاملاً آگاه و بر عملیات استنباط تسلط داشته باشد.

پاسخ این سؤال آن است: اگر کسی اعتقادی به مبدأ نداشت یعنی خدایی را قبول ندارد که شریعت فرستاده است، آن وقت این فرد چگونه می‌تواند احکامی چون وجوب و حرمتی که برای نفس آدمی ثابت شده بپذیرد؟ یا کسی که نبوت را زیر سؤال ببرد، چگونه قائل به تکالیفی شود که نبی اسلام به صورت وحی دریافت کرده و نزد امامان معصوم علیهم‌السلام به ودیعت قرار داده است؟ یا کسی که معاد را قبول ندارد، چگونه می‌تواند قائل به ضروری بودن عمل به احکام الهی به جهت نیل به سعادت بشر باشد؟ در مورد اخلاق نیز همین طور است؛ اگر برای انسانی امکان رشد و کمال نفس، ناشناخته باشد چرا خود را به مشقت انداخته و به احکام شرعی عمل کند؟ و اگر لزوم عمل به سخن منعم خویش برایش ناشناخته باشد چرا بایستی با عمل به دستورات شرعی، خود را به تکلف بیندازد؟

همچنین کسی که نفس را از جهت دارا بودن ملکات نفسانی نشناسد، چگونه می‌تواند آن دسته از احکام شرعی که مبتنی بر شناخت ویژگی‌های نفس است را به درستی استنباط کرده و بدان‌ها عمل کند؟ به عنوان مثال تا رذیلت بخل، حسد، کینه‌توزی و غضب فهمیده نشود، نمی‌توان نفس دارای این رذائل را در فقه، موضوع این عناوین، قرار داد و فتوا به حرمت یا کراهت داد.

بررسی نظریه فقه اخلاق محور

نظریه فقه اخلاق محور، فقهی را ترسیم می‌کند که گزاره‌های آن بایستی با گزاره‌های اخلاقی موافق یا دست کم غیر مخالف باشند؛ این بدین معناست که اگر تعارضی میان گزاره‌ای فقهی با گزاره‌ای اخلاقی پیش آمد، باید گزاره فقهی به نفع گزاره اخلاقی حذف شده یا کنار گذاشته شود؛ در این جهت هم فرقی نمی‌کند گزاره فقهی از ظاهر روایت به دست آمده یا از ظاهر آیه‌ای شریفه. وقتی این تعارض محقق شد، ظاهر روایت یا آیه باید به گونه‌ای تأویل برده شود که تنافی آن با گزاره اخلاقی برطرف شود. اما اگر منبع حکم فقهی ما، عقل بود (مستقلات عقلیه)، هیچگاه گزاره چنین منبعی با گزاره اخلاقی در تنافی نیست زیرا موطن هر دو نوع گزاره عقل است و هیچگاه بین دو گزاره عقلی تنافی پیش نمی‌آید؛ زیرا عقل، جایگاه هر گزاره استدلال شده توسط خود را به گونه‌ای ترسیم می‌کند که با گزاره دیگر خود در تضاد نباشد. آنچه عقل بر آن استدلال می‌کند، در نفس الامر ثابت است و نفس الامر هر چیزی در کنار نفس الامر شیء دیگر بدون تعارض وجود دارد.

در انتقاد به نظریه فقه اخلاق محور باید گفت: اگر مراد این است که تمام گزاره‌های فقهی قبل از استحکام و افتاء باید با نمونه گزاره خود در دانش اخلاق هماهنگ باشد، این به دو دلیل نادرست است:

۱. با توجه به موضوع دانش فقه که احکام و وظایف شرعی بندگان و نیز با توجه به غایت آن که استنباط احکام شرعی است، در می‌یابیم که آنچه توسط پیامبر و اهل بیت علیهم السلام به عنوان وظایف فردی و اجتماعی در قالب احکام شرعی بیان شده است، به خاطر ارتقاء نفس آدمی و ورود در بهشت است، پس عمل به ذات فقه ما را بی‌نیاز از پرداختن به گزاره‌های اخلاقی کرده؛ زیرا موضوع اخلاق که عبارت از نفس ناطقه از حیث فضائل و رذائل باشد، و غایت اخلاق که تخلق باشد، تماماً با عمل به فقه محقق می‌شود و صاحب

شریعت این سلسله احکام را برای سعادت نفس و تخلق حقیقی او جعل کرده است؛ بدین صورت که یک مسلمان با عمل به واجبات و مستحبات فقهی، فضائل انسانی را کسب و با ترک محرّمات و مکروهات، رذائل انسانی را ترک کرده است و با این کار به غایت اخلاق که تخلق نفس آدمی باشد، دست یافته است.

۲. آنچه در علم اخلاق به عنوان گزاره‌های یقینی اخلاقی مطرح است، بسیار اندک‌تر از گزاره‌ها و مسائل گسترده فقهی است؛ در نتیجه عقل در بسیاری از مسائل جزئی اصلا ادراکی ندارد تا به دانش اخلاق بیافزاید؛ اما دانش فقه با قواعد و مبانی خود همه مسائل حتی مسائل نوپدید را تا قیامت پاسخگوست، آن وقت چگونه گزاره‌های اخلاقی که همه باید از مدرکات قطعی عقلی باشند با قلت دامنه خود، می‌تواند معیار صحت تمام گزاره‌های فقهی شود؟ اما اگر مراد این است که گزاره‌های فقهی نباید با گزاره‌های قطعی اخلاقی مخالف باشد، این سخنی درست است؛ زیرا آنچه علم اخلاق مطلق، ارائه می‌شود، عقلی قطعی بوده و در علم اصول فقه به اثبات رسیده که ظاهر دلیل نقلی اگر خلاف حکم صریح عقلی بود، باید کنار گذاشته شود یا تأویل رود؛ اما این مستلزم تأسیس فقه اخلاق محور نیست زیرا آنقدر گزاره قطعی عقلی اخلاقی نداریم تا با آنها فقهی تأسیس شود که در تمام گزاره‌هایش، گزاره مرتبط اخلاقی ملحوظ باشد.

اشکال دیگر آنکه نیاست غایت اخلاق را "تخلق" دانسته و به همین خاطر اخلاق را در سلک باورها گنجانند؛ زیرا دانش اخلاق به مجموعه بایسته‌ها و نیاسته‌های اخلاقی قابل اطلاق است که غایت آن کشف عقلانی فضیلت‌ها و رذیلت‌هاست و "تخلق" امری بیرون از علم و در حوزه عمل (عقل عملی) است و موضوع و غایت اخلاق؛ به عنوان دانش عقلانی، شناخت فضایل و رذایل نفسانی مربوط به حوزه عقل نظری است. گفتنی است بر اساس مبنای آیت الله جوادی آملی تمامی دانش‌ها چه حقیقی و چه اعتباری در حوزه عقل

نظری داخل بوده و عقل عملی تنها شامل عزم و اراده فعل است. (جوادی آملی، ۱۳۹۴، ج. ۲، ص.

۷۲۷؛ همو، ۱۳۸۷، ه. ش، ص. ۱۵۶)

نتیجه گیری

از نگاه اندیشمندان علم اخلاق، این دانش به ملکات نفسانی گفته می شود که در جان آدمی راسخ گشته و موجب تحقق افعالی شده که بدون تأمل و تفکر محقق می گردد. از منظر علامه جوادی آملی موضوع اخلاق، نفس ناطقه از جهت شناخت فضیلت ها و رذیلت های نفسانی و نیز چگونگی کسب این فضیلت ها و ترک رذیلت ها است. ایشان فقه را به عنوان یکی از شریف ترین دانش ها در میان علوم انسانی، دانشی درباره بایدها و نبایدهای عملی مکلفین، اعم از فردی و اجتماعی تعریف می کند. اشتراکات این دو دانش در سه جهت کلی است که عبارت اند از:

۱. آلی بودن؛ بدین معنا که غرض از هر دو علم، آلت و ابزار بودن برای مقاصد دیگر چون عمل اخلاقی و فقهی است.

۲. اندراج در حکمت عملی، هر دو دانش مربوط به حوزه عمل و اعتبار است؛ برخلاف حکمت نظری که از حوزه علوم عملی و اعتباری خارج اند.

۳. اشتراک در احکام پنجگانه (محمول علم)، فقه و اخلاق هر دو در بهره مندی از احکام پنجگانه یعنی وجوب، حرمت، استحباب، کراهت و اباحت مشترکند؛ در مقابل علوم نظری که تنها شامل باید قطعی، نباید قطعی و شاید (امکان) خواهد بود. تمایز فقه و اخلاق در چهار مورد است:

۱. موضوع، اینگونه که موضوع دانش اخلاق، نفس ناطقه انسانی از حیث شناخت فضائل و رذائل آن است؛ اما موضوع فقه، احکام و تکالیف شرعی بندگان، می باشد.

۲. رتبه، دانش فقه روبنا و مربوط به حوزه عمل دینی است اما اخلاق، اگرچه نتیجه اش

مرتبط با عمل است ولی از آن جهت که نسبت به دانش فقه، ضمانت اجرایی داشته و شناخت نفس و ملکات اخلاقی، زمینه تحقق موضوع فقه را ایجاد می‌کند، از رتبه زیربنا برخوردار بوده و در ردیف عقاید و مبانی دینی است. از این رو دانش فقه، فقه اصغر و اخلاق، فقه اوسط نامگذاری می‌شود.

۳. غایت، هدف از فراگیری علم اخلاق است، متخلق شدن آدمی است در حالی که هدف از فراگیری دانش فقه، استنباط احکام شرعی اعتباری است.

۴. کمیت مسائل، بدین صورت که دامنه مسائل طرح شده در دانش فقه به لحاظ شمول آن نسبت به تمام افعال مکلفین تا روز قیامت، بسیار گسترده‌تر از مسائل طرح شده در دانش اخلاق است.

در اندیشه آیت الله جوادی آملی تمایز میان علوم، به تمایز در موضوع علم برمی‌گردد. پس از بازشناسی صحیح ارتباط دو دانش فقه و اخلاق، نظریه فقه اخلاق محور، تأسیس می‌شود؛ این نظریه با تکیه بر اشرفیت موضوعی دانش اخلاق و نیز تقدم رتبی آن، صحت گزاره‌های فقهی را منوط به موافقت و یا دست‌کم عدم مخالفت با گزاره‌های اخلاقی تلقی می‌کند. نتیجه این نظریه آن است که در تعارض میان گزاره‌های فقهی با گزاره‌های اخلاقی (نه اخلاق اسلامی)، باید گزاره فقهی به نفع گزاره اخلاقی حذف یا کنار گذاشته شود؛ فرقی هم نمی‌کند که مستند گزاره فقهی ظاهر روایت یا آیه و یا اجماع باشد. اما اگر مستند حکم فقهی صرفاً مستقلات عقلیه بود، در اینجا اصلاً میان آن گزاره فقهی با گزاره اخلاقی تعارضی نیست، زیرا از آنجایی که گزاره اخلاقی نیز قطعی عقلی است، هیچگاه میان دو مدرک عقلی تضادی پیش نمی‌آید و عقل موطن هر حکم خود را به گونه‌ای ترسیم می‌کند که با حکم دیگر خود در تعارض نباشد.

اما این نظریه با دو اشکال مواجه است زیرا اولاً با توجه به غایت فقه که استنباط احکام

شرعی است، در میابیم که آنچه توسط پیامبر و اهل بیت علیهم السلام به عنوان وظائف فردی و اجتماعی در قالب احکام شرعی بیان شده، به خاطر ارتقاء نفس آدمی و ورود در بهشت است، پس عمل به ذات فقه ما را بی نیاز از پرداختن به گزاره‌های اخلاقی کرده؛ زیرا موضوع اخلاق که عبارت از نفس ناطقه از حیث فضائل و رذائل باشد، و غایت اخلاق که تخلق باشد، تماما با عمل به فقه محقق می‌شود، بدین صورت که یک مسلمان با عمل به واجبات و مستحبات فقهی، فضائل انسانی را کسب و با ترک محرّمات و مکروهات، رذائل انسانی را ترک کرده است و با این کار به غایت اخلاق که تخلق نفس آدمی باشد، دست یافته است. ثانیا آنچه در علم اخلاق به عنوان گزاره‌های یقینی اخلاقی مطرح است، بسیار اندک‌تر از گزاره‌ها و مسائل گسترده فقهی است؛ آن وقت چگونه گزاره‌های اخلاقی که همه باید از مدرکات قطعی عقلی باشند با قلت دامنه خود، می‌تواند معیار صحت تمام گزاره‌های فقهی شود؟

منابع

۱. قرآن کریم.
۲. ابن فارس، احمد، (۱۹۹۱م)، معجم مقاییس اللغة، قم، مکتب الاعلام الاسلامی.
۳. ابن مسکویه، احمد بن محمد، (۴۲۶ق)، تهذیب الاخلاق و تطهیر الاعراق، قم، طلیه النور.
۴. تهانوی، محمدعلی بن علی، (۱۹۹۶م)، کشف اصطلاحات الفنون و العلوم، ج ۱، بیروت، مکتبه لبنان ناشرون.
۵. جوادی آملی، عبدالله، (۲۰۱۴ش)، کتاب الصوم، قم المقدسه، دارالاسراء للنشر.
۶. _____، (۱۳۸۷)، دین شناسی، قم، اسراء.
۷. _____، (۱۳۹۰)، ادب قضا در اسلام، قم، اسراء.
۸. _____، (۱۳۸۹)، ولایت فقیه، قم، اسراء.
۹. _____، (۱۳۸۸)، زن در آینه جلال و جمال، قم، اسراء.
۱۰. _____، (۱۳۸۹)، فلسفه حقوق بشر، قم، اسراء.
۱۱. _____، (۱۳۸۷)، تفسیر موضوعی قرآن کریم، جلد ۱۰ (مبای اخلاق در قرآن)، قم، اسراء.
۱۲. _____، (۱۳۸۶)، سرچشمه اندیشه، ج ۱، قم، اسراء.
۱۳. _____، (۱۳۸۸)، استفتائات، قم، اسراء.
۱۴. _____، (۱۳۸۹)، تسنیم، ج ۳، قم، اسراء.
۱۵. _____، (۱۴۰۱)، تسنیم، ج ۶۲، قم، اسراء.
۱۶. _____، (۱۳۹۱)، حوزه و روحانیت، قم، اسراء.
۱۷. _____، (۱۳۹۴الف)، بر بال اعتکاف، قم، اسراء.
۱۸. _____، (۱۳۸۶)، شریعت در آینه معرفت، قم، اسراء.
۱۹. _____، (۱۳۸۴)، تفسیر موضوعی قرآن کریم، ج ۳ (وحی و نبوت در قرآن)، قم، اسراء.
۲۰. _____، (۱۳۸۷)، نسبت دین و دنیا، قم، اسراء.
۲۱. _____، (۱۳۹۵)، تسنیم، ج ۴۵، قم، اسراء.
۲۲. _____، (۱۳۹۷)، تسنیم، ج ۴۷، قم، اسراء.

۲۳. _____، (۱۳۸۶)، رَحِیقِ مَخْتوم، ج ۱، قم، اسراء.
۲۴. _____، (۱۳۹۴ب)، تحریر ایقظ النائمین، ج ۲، قم، اسراء.
۲۵. _____، خانه اخلاق پژوهان جوان، ۱۸ دی ماه ۱۳۹۴. آیت الله - جوادی - آملی -
اخلاق - بالاتر - از - فقه / <https://ethicshouse.ir/>
۲۶. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، (۱۴۱۶ق)، مفردات الفاظ قرآن، بیروت، دارالقلم.
۲۷. صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، (۱۹۸۱م)، الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة،
ج ۴، بیروت، دار إحياء التراث العربی.
۲۸. طریحی، فخرالدین بن محمد، (۱۳۷۵)، مجمع البحرین، ج ۵، تهران، مرتضوی.
۲۹. طوسی، ابوجعفر محمد بن محمد، (۴۱۴ق)، الامالی، ج ۱، قم، دارالثقافة.

